گفت‌وگو با مرد مازنی پس از نجات در جاده مرگ

آخرین تماس قبل از معجزه سیل

زهرا علی هاشمی / «زنگ زد و گفت حلالم کن» و بعد سکوت می‌کند و بغض، گلویش را می‌فشارد. بازگو کردن همین یک جمله برای این زن کافی بود تا خاطرات روزی را از ذهنش بگذراند که فاصله مرگ و زندگی همسرش به اندازه یک تار مو، باریک شده بود. می‌گوید: «پدر، برادر و خواهرزاده‌ام، هر سه در جوانی از دنیا رفتند و این تصور که قرار بود همسرم را نیز در جوانی از دست دهم، دیوانه‌ام می‌کرد.»

بازهم صدایش قطع می‌شود، انگار نمی‌تواند این حجم از غم را صرفاً در قالب چند واژه بیان کند. زنی رنج‌دیده، دو سال پیش، دو ساعتِ بسیار سخت را با زبان روزه، در بی‌خبری کامل از شوهرش گذرانده بود. او فقط پشت تلفن از همسرش شنیده بود که خواسته‌اش این است که شریک زندگی‌اش حلالش کند و در تمام آن لحظات، زن به این فکر می‌کرد که چگونه باید پسر ۴ ساله‌اش را بزرگ کند، بدون اینکه سایه پدر بالای سرش باشد.

زن می‌گوید: «گفتم خدایا به خاطر پسرم امیرعلی، شوهرم را به من برگردان و بعد راهی خانه پدرشوهرم شدم. آخر چطور می‌توانستم به آن پیرزن و پیرمرد خبر مرگ پسرشان را بدهم؟»

زن از لحظه‌ای می‌گوید که با پسربچه‌اش، وارد خانه پدرشوهرش شده تا خبری تلخ را به گوش آنها برساند؛ اما درست در همان لحظه، تلفن خانه به صدادرآمده ود. «شوهرم پشت خط بود. او زنده بود. باورم نمی‌شد.»

۲ سال قبل؛ چند ساعت قبل از وقوع حادثه

مرد جوان، اهل گلوگاه استان مازندران است. نامش میلاد امیرخانلو است و در یک آژانس، مسافرکشی می‌کند. صرفاً مسافرکشی درون‌شهری، برایش نمی‌صرفد و به مقصد خارج از شهر نیز مسافر سوار می‌کند. متأهل است و یک پسر چهار ساله دارد.

او می‌گوید: «۱۳ اردیبهشت ۱۴۰۰ بود که از بهشهر، به مقصد یزد، مسافر سوار کرده بودم. ماه رمضان بود و از اینکه مجبور شده بودم روزه‌ام را بشکنم بسیار ناراحت بودم؛ ولی چاره‌ای جز کار کردن و تلاش برای امرار معاش نداشتم. ساعت حدوداً ۳ و نیم بعد از ظهر را نشان می‌داد که به مقصد رسیدم. مسافران را که پیاده کردم. هوا بارانی بود. آن مسافران به من گفتند که بهتر است کمی پیش آنها بمانم و خستگی از تن به در کنم؛ ولی من تصمیم گرفته بودم که همان موقع برگردم تا برای روز بعد بتوانم در شهر خودم روزه بگیرم.»

ورود به جاده مرگ!

جزء به جزء آن روز را به خاطر دارد و با هیجان می‌گوید: «ساعت ۶ یا ۶ و نیم عصر بود. حدوداً نیم ساعتی تا افطار مانده بود. از ۲۰ کیلومتری شهرستان اردکان به سمت شمال در حرکت بودم تا به جایی رسیدم که قرار بود محل مرگم باشد!»

میلاد در مسیر، به یک زیرگذر، رسیده بود که به علت بارش شدید باران بهاری، به اندازه یک متر آب در آن جمع شده بود و آن آب با سرعت از آن مسیر وارد رودخانه می‌شد.

او می‌گوید: «حتی راننده‌های ماشین‌های سنگین هم از اینکه وارد آن زیرگذر شوند هراس داشتند، چه برسد به ما با ماشین سواری! این شد که ابتدای جاده ایستادم تا آب زیرگذر، تخلیه شود تا بتوانم به مسیر ادامه دهم؛ اما ماجرا به همین سادگی نبود. نه تنها آب زیرگذرکم نشد؛ بلکه بعد از حدود ۴۰ دقیقه، از پشت سر، سیل شدیدی با شدت بسیار زیاد راه افتاد.»

میلاد حتی فکرش را هم نمی‌کرد که این سیل بتواند ماشینش را جابه‌جا کند. اصلاً سیل برایش در شهری کویری دور از انتظار بود. او می‌گوید: «من فکر نمی‌کردم که این حجم از آب بتواند ماشین را از جایش تکان دهد، برای همین سعی کردم دنده عقب بگیرم و از مهلکه دور شوم؛ اما بیشتر از ۱۰ متر نتوانستم حرکت کنم و بعد ماشین گیر کرد و خاموش شد. آنجا خدا و امام زمان(عج) را صدا کردم و کمک خواستم. می‌دانستم دیگر از دست هیچ بشری برای من کاری برنمی‌آید.»

به اینجای ماجرا که می‌رسد، صحبت کردن از آن روز برایش دشوار می‌شود. صحبت از لحظه‌ای که یک پراید که کمی جلوتر از ماشین میلاد در سیل گیر کرده بود، روی آب شناور می‌شود، به حرکت در می‌آید و آنقدر در آب غلط می‌خورد که دیگر نه اثری از ماشین می‌ماند و نه راننده‌اش.

مرگ را جلوی چشمانم می‌دیدم؛ به همسرم گفتم حلالم کن!

«به همسرم زنگ زدم و گفتم من در سیل گیر کرده‌ام و می‌خواهم که من را حلال کند. بعد از آن دیگر گوشی‌ام آنتن نداشت. سرعت آب زیاد شده بود و ماشین من هم طعمه آن سیلِ وحشی شد. ماشین اتصالی کرده بود، درهای آن هم باز نمی‌شدند و شیشه‌ها هم پایین نمی‌آمدند. در آن شرایط هولناک، این موضوع به ذهنم نرسیده بود که می‌توانم با دستگیره‌های دستی شیشه‌های عقب ماشین، خودم را از آن چهاردیواری مرگ نجات دهم.» اینها را میلاد می‌گوید و بغضش را فرو می‌خورد.

دیگر ماشینش روی آب شناور شده بود. داخل ماشین تقریباً آب تا روی صندلی‌ها، بالا آمده بود و میلاد، تا عبور از زیرگذر و رسیدن به رودخانه خروشان مرگ، فقط ۱۵ متر فاصله داشت. او با بغض می‌گوید: «ناگهان معجزه‌ای شد. دیدم که شیشه سمت شاگرد، پایین آمد و دیگر بالا نرفت. من در آن لحظه از آن شیشه و درست در حالی که ماشین مثل یک قایق در آب تکان می‌خورد، بیرون آمدم. یک دستم را روی سقف و دیگری را به لبه شیشه ماشین قفل کرده بودم تا بتوانم خودم را در آن حالت نگه‌دارم. فقط خدا را صدا می‌زدم و کمک می‌خواستم که ناگهان چشمم به رودخانه افتاد. دست یک نفر را می‌دیدم که به نشانه کمک خواستن از رودخانه بیرون می‌آمد و دوباره لابه‌لای امواج خروشان در آن سیل گم می‌شد. لحظه‌ای پیدا بود و لحظه‌ای ناپدید؛ تا اینکه دیگر اثری از آن فرد باقی نماند، گویی هیچ وقت روی زمین چنین فردی وجود نداشته است. من هم قرار بود به همان سرنوشت دچار شوم. به آسمان نگاه کردم و به خودم گفتم من هم تا چند ثانیه دیگر در این دنیا بیشتر نخواهم ماند. مرگ را جلوی چشمانم می‌دیدم. ناگهان وقتی ماشین وسط رودخانه افتاد، کناره رودخانه تپه‌ای گِلی دیدم که هنوز در آب از بین نرفته بود. دست و پا زدم تا توانستم به آن تپه برسم.»

لحظه تصمیم‌گیری سرنوشت‌ساز

میلاد ترسیده بود و در آن لحظه فقط تصویر پسرش از جلوی چشمانش می‌گذشت. در آن سیل خروشان، میلاد بالاخره توانست خودش را به آن تپه گِلی برساند؛ ولی آنجا، محل امنی به حساب نمی‌آمد و رفته‌رفته در آب حل می‌شد. او که با لبه رودخانه حدود نیم متر فاصله داشت، ناگهان تصمیم گرفت تا تپه از بین نرفته است، بپرد و خودش را به لبه رودخانه برساند. نمی‌دانست که می‌تواند موفق شود یا نه؛ ولی چاره دیگری نداشت. این می‌توانست یا آخرین تصمیم زندگی‌اش باشد یا انتخابی که منجر به دیدن دوباره پسرش می‌شود.

«پریدم. من ترس را کنار گذاشتم و پریدم و توانستم کناره رودخانه را بگیرم. موفق شده بودم خودم را از آن مهلکه خارج کنم. پایم به زمین رسید و خدا را شکر کردم. ماشینم را دیدم که در آب غلت می‌خورد و از جلوی چشمانم دور می‌شود؛ ولی آن تکه‌های آهن، در برابر نجات زندگی‌ام هیچ ارزشی نداشت. من نجات پیدا کرده بودم.»

تماس با خانه

هوا تاریک شده بود. میلاد خودش را به بالای رودخانه رساند. در هر قدمی که برمی‌داشت، به اندازه ۱۵ سانتی‌متر، پایش در گل‌ولای فرو می‌رفت. بالاخره به نزدیکی جاده می‌رسد و فریادِ «کمکم کنید» را سر می‌دهد. چند راننده کامیون صدایش را می‌شنوند و به کمکش می‌روند.

میلاد می‌گوید: «نزدیکم که شدند گفتند زنده‌ای؟ آنها توقع نداشتند زنده مانده باشم. حق هم داشتند؛ خودم هم باورم نمی‌شد. آن راننده‌ها دورم پتو پیچیدند، کمک کردند تا لباس‌هایم را عوض کنم و به من لباس تمیز دادند. داخل ماشین پیک‌نیک روشن کردند تا گرم شوم. در آن لحظات، یادم افتاد که دیگر گوشی تلفنی ندارم که بتوانم خبر سلامتی‌ام را به خانه بدهم. از یک راننده خواستم که تلفن همراهش را به من بدهد تا با خانه تماس بگیرم. شماره خانه پدرم را حفظ بودم و با آنجا تماس گرفتم. گفتم که نجات پیدا کردم. آنها در جریان نبودند، همسرم که تازه به آنجا رسیده و از تماس من مطلع شده بود ماجرا را به آنها توضیح داد. همسرم بعد از شنیدن خبر سلامتی‌ام، نماز شکر خوانده بود.»

او می‌افزاید: «در آن لحظات، من چندین حس را با هم تجربه کردم. از دیدن مرگ انسان‌ها و نزدیک شدن خودم به لحظه بریده شدن نفس، حسابی ترسیده بودم. از نجات پیدا کردنم خوشحال بودم. بابت از دست دادن ماشین که سرمایه زندگی‌ام بود ناراحت بودم. در آن شرایط، نمی‌دانستم باید چگونه باشم. من سر در گم بودم. باور نمی‌کردم تمام این اتفاقات در چند دقیقه رخ داده باشد.» میلاد می‌افزاید: «بعد از دو روز، رفتم تا ماشین را از پارکینگ تحویل بگیرم ولی اصلاً نمی‌توانستم تشخیص دهم که آیا این ماشین، برای من است یا خیر! ماشین مثل یک تکه کاغذ، در هم مچاله شده بود. آنجا بود که فهمیدم، منبع درآمدم، دیگر برایم سودی نخواهد داشت.»

دو سال بعد؛ هیچ حمایتی در کار نیست

«بعد از دو سال، حتی یک هزار تومانی به من کمک نشد. از مدیریت بحران، فرمانداری، استانداری و سازمان حفاظت محیط زیست گرفته تا وزارت صمت، مجلس و ریاست جمهوری؛ از همه درخواست کردم تا کمک کنند که ماشینی بخرم. پولش را هم خودم به صورت قسطی پرداخت می‌کنم؛ ولی هیچ که هیچ!» اینها را میلاد می‌گوید. همان میلادی که با یک معجزه توانست از آن سیل جان سالم به در ببرد، اکنون دیگر وسیله‌ای برای کار کردن ندارد و مشغول کارگری ساختمان است.

او در پایان می‌گوید: «به من گفته بودند نگران نباش مدیریت بحران خسارت ماشین تو را پرداخت می‌کند؛ ولی این وعده‌ها پوچ بود. با وجود این، من از خداوند، عمری دوباره گرفتم تا در این دنیا باشم.»

داماد پس از طلاق برادرزنش را وسط شهر تبریز کشت

پایان کابوس یک قاتل کینه جو برای خانواده تبریزی

داماد عصبانی در اقدامی هولناک برادرزن سابقش را در پارک میدان تبریز به طرز فجیعی کشت.

به گزارش «ایران»، عصر نخستین روزهای شهریور ماه سال گذشته مردمی که در پارک میدان تبریز بودند با فریادهای مردی سراسیمه خود را به مرد جوان رساندند و در یک لحظه همه جا را سکوت بهت زده گرفت.

جسد مرد جوانی در برابر مردم قرار گرفت که به طرز فجیعی به قتل رسیده و بخش‌هایی از جسد با ضربات چاقو جدا شده بود.

همین کافی بود تا ماجرای کشف جسد مرد جوان به پلیس تبریز مخابره شود و خیلی زود تیمی از مأموران پلیس آگاهی تبریز همراه بازپرس ویژه قتل برای بررسی موضوع در صحنه جرم حاضر شدند و در گام نخست تحقیقات کارآگاهان موفق به شناسایی جسد شدند و خانواده پسر جوان هدف تحقیق قرار گرفتند.

مادر قربانی جنایت هولناک وقتی شنید پسرش فجیعانه به قتل رسیده است شوکه شد و عنوان داشت که قاتل پسرش با او تماس گرفته و تهدید به مرگش کرده است. در این مرحله مشخص شد که قاتل برادرزن قربانی جنایت است که در اقدامی هولناک دامادشان را به قتل رسانده و سپس با مادر قربانی تماس گرفته و او را نیز تهدید به مرگ کرده و گفته است به زودی تو را نیز خواهم کشت.

پایان فرار قاتل بی‌رحم

تیم پلیسی با توجه به تهدیدها و قتل صورت گرفته در ابتدا مخفیگاه و پاتوق‌هایی را که احتمال می دادند این قاتل بی‌رحم در آن پنهان شده باشد مورد بررسی قرار دادند اما هیچ سرنخی از قاتل فراری به دست نیامد.

درحالی که خانواده مقتول هر روز از ترس قاتل بی رحم روز را شب می‌کردند پلیس در تلاش برای دستگیری قاتل فراری بود تا اینکه روز ۵ فروردین ماه مخفیگاه مرد جوان شناسایی شد و کارآگاهان پلیس آگاهی تبریز در یک عملیات ضربتی و غافلگیرانه پسر جوان را دستگیر کردند و خانواده قربانی جنایت به آرامش رسیدند.

کاوشگری‌های پلیسی نشان از آن داشت که قاتل چند ماه قبل از جنایت بخاطر اختلافات خانوادگی از همسرش جدا شده و پس از طلاق تصمیم به قتل برادرزنش گرفته و در سناریوی فجیع برادرزن جوانش را به قتل رسانده است.

بنا براین گزارش، بازپرس شعبه ۶ دادسرای عمومی و انقلاب تبریز دستور داد تا متهم پس از تحقیقات به زندان تبریز منتقل شود تا پس از صدور کیفرخواست، پرونده برای صدور حکم نهایی به دادگاه ارجاع شود.

۵ شرور ۱۰ ماه فراری بودند

جدال ناموسی با ۲ جنایت در کرج

معصومه مراد پور/ ۵شرور که در درگیری ناموسی ۲ مرد جوان را با چاقو به قتل رسانده بودند پس از ۱۰ ماه زندگی مخفیانه در نخستین روز نوروز امسال بازداشت شدند.

به گزارش اختصاصی «ایران»، رسیدگی به این پرونده از ۲۴ تیرماه سال گذشته به دنبال نزاع دسته جمعی در یکی از خیابان‌های حصارک کرج شروع شد.

خیلی زود گشت پلیس در محل درگیری حضور یافت و با پیکر خونین دو مرد جوان روبه‌رو شد. اگرچه آنها خیلی زود به بیمارستان منتقل شدند اما به خاطر شدت خونریزی ساعتی بعد جان باختند و با مرگ آنها بود که بازپرس کشیک قتل دادسرای جنایی کرج در بیمارستان حاضر شد و در نخستین اقدام دستور داد جسد هر دو قربانی درگیری به پزشکی قانونی منتقل شوند. در گام بعدی کارآگاهان جنایی پس از تحقیقات میدانی دریافتند این درگیری بر سر موضوع ناموسی رخ داده است وعاملان این دو جنایت خونین از صحنه قتل متواری شده‌اند.

کارآگاهان با بررسی دوربین‌های مداربسته و تحقیقات از افرادی که در صحنه درگیری حضور داشتند توانستند ۵ شرور متواری را شناسایی کنند و با دستور بازپرس پرونده آنها تحت تعقیب قضایی قرار گرفتند.

۱۰ ماه زندگی مخفیانه

تلاش‌های کارآگاهان جنایی البرز پس از ۱۰ ماه سرانجام به ثمر نشست و رد پای قاتلان فراری در ۵ استان و شهرستان کشور شامل کرمان، مازندران، تهران بزرگ، ورامین و کرج دیده شد.

سرهنگ حکمت شجاعی به خبرنگار ایران گفت: با شناسایی مخفیگاه این ۵ متهم متواری در نخستین روز نوروز امسال همه آنها در یک عملیات غافلگیرانه دستگیر و با هماهنگی‌های لازم به پلیس آگاهی استان البرز منتقل شدند.

این متهمان پس از بازجویی‌های گسترده این ۲ جنایت را هر کدام به گردن دیگری می‌انداختند، پس از پایان تحقیقات سرانجام یکی از متهمان در بازجویی‌های فنی لب به اعتراف گشود و راز این دو جنایت را برملا کرد.

این قاتل که از اتباع بیگانه است انگیزه‌اش را از این دو جنایت موضوع ناموسی اعلام کرد و با توجه به اعتراف‌هایش وی و سایر همدستانش به خاطر شرکت در این نزاع خونین با دستور بازپرس پرونده به زندان منتقل شدند تا به‌زودی در صف محاکمه قرار گیرند.

یادداشت

یک زلزله و دو نتیجه؛ تخمه شکستن مردم ژاپن و وحشت مردم خوی

اینجا ژاپن نیست خوی زلزله‌زده در ایران است!

علی چاهه / یک زلزله در خوی و یک زلزله در شرق ژاپن هردو می‌لرزانند اما این کجا و آن کجا! در ژاپن مردم زلزله را جزوی از زندگی خود می‌دانند و با آن کنار می‌آیند و حالا در خوی هم مردم ثانیه به ثانیه با زلزله زندگی می‌کنند اما تفاوت این دو را باید در خونسردی و آرامش ژاپنی‌ها و اطمینان از زنده ماندن در بدترین زلزله‌ها و ترس و وحشت ساکنان خوی و آوارگی‌شان و شب بیدارماندنشان و احتمال آوار مرگ دید!

به گزارش خبرنگار حوادث «ایران» شکوفه درختان و گل‌ها این روزها بیش از هرجای دیگری در خوی مژده بهار می‌دهند. شهری مرزی که در مسیر جاده ابریشم قرار دارد و جدای از فرهنگ و تمدن ۷ هزار ساله آن بدون شک در تاریخ چند صد سال اخیر ایران نیز نقش مهمی در یکپارچه ماندن ایران داشته است. اما متأسفانه در ۶ ماه گذشته بعد از وقوع اولین زمین‌لرزه در این شهرستان، زندگی و خوراک از مردم این شهر گرفته شده است چرا که حاصل همه این زمین لرزه‌ها و پس لرزه‌ها در شهر ۴۰۰ هزار نفری خوی، چیزی جز آسیب دیدن تقریباً تمامی خانه‌ها نبوده است. البته شاید زلزله و پس لرزه‌های مداوم در خوی ماه‌های اول برای مردم این شهر ترسناک بوده و تعداد زیادی را مجبور به مهاجرت یا سکونت در خانه اقوامشان در شهرستان‌های دیگر کرد اما با طولانی شدن و وقوع دوباره زلزله و پس لرزه‌های متوقف نشدنی، شرایط سختی را برای مردم خوی و اطراف آن به خصوص بعد از زلزله ۲۸ دی ماه به وجود آورد چراکه اگر زلزله‌ای باعث آسیب‌دیدگی جزئی بعضی از خانه‌ها پیش از آن روز شده بود، بعد از آن روز تعدادی از خانه‌ها را در روستاها و حتی خود شهر خوی فاقد امکان سکونت کرد یا حتی اگر خانه‌ای از نظر ظاهری نیز سالم مانده بود در آنها شاهد ترک‌های زیادی بودیم. زلزله‌ای که مصائب و سختی‌های آن به دلیل ناتوانی مسئولان مربوطه در مدیریت بحران، روی دوش مردم این شهرستان سنگینی کرد و از آن طرف نیز اگر کانکس‌هایی نیز پخش شد، به صورت همگانی نبود و تنها عده‌ای محدود توانستند از آن برخوردار شوند.

طبق آمار منتشر شده برای سال ۱۴۰۱ از سوی مرکز لرزه نگاری در کشور به طور متوسط در هر ماه ۲ زمین لرزه در کشور رخ داده است که استان آذربایجان غربی با ثبت ۸۵۵ زمین لرزه بیشترین آمار وقوع زلزله را به ثبت رسانده در حالی که کشور ژاپن به دلیل اینکه در منطقه‌ای زلزله خیز است، سالانه بیش از ۴۵۰ زلزله را تجربه می‌کند و گاهی مانند سال ۲۰۱۶ تعداد ۶۵۰۰ زلزله را پشت سر گذاشته است. اما در کل این روزها چه مردم ژاپن و چه مردم آذربایجان غربی و خوی به این زلزله‌ها عادت کرده‌اند، با این تفاوت که در ژاپن برای مقابله با این بلای طبیعی، اقدامات پیشگیرانه‌ای از جمله وضع قوانین سختگیرانه برای ساخت و ساز و استفاده از مصالح ساختمانی خاص مهم ترین رکن ساختمان‌های این کشور است. کما اینکه ساختمان‌های قدیمی را نیز به گونه‌ای مقاوم سازی کرده‌اند که در برابر زلزله دوام بیاورد اما متأسفانه هم اکنون شاهد این موضوع هستیم که در خوی نه تنها مقاوم‌سازی و بازسازی جدی گرفته نشده است بلکه مردمی را مشاهده می‌کنیم که با وجود ترک در سقف خانه‌هایشان یا کج شدن دیوار خانه‌هایشان در زلزله‌های اخیر حتی بعضی از آنها از خانه بیرون هم نمی‌روند.

بیشتر ساختمان‌های ژاپن از تکنولوژی ضد زلزله استفاده می‌کنند و در خوی مردم نیز از تکنولوژی استفاده می‌کنند اما نه برای خانه‌هایشان بلکه برای عضو شدن در کانال‌های VIP پیش‌بینی زلزله که باید هزینه ۲۵۰ هزار تومانی بپردازند تا شاید بتوانند قبل از آنکه اتفاقی برایشان رخ بدهد از خانه بیرون زده و در امان بمانند.

ژاپنی‌ها در صورت وقوع زلزله روی کاناپه‌هایشان تخمه می‌شکنند و خیالشان از بابت تخریب خانه راحت است اما مردم خوی دائم چشم به گوشی بوده و شال و کلاه کرده، باید منتظر خبر تلخی باشند که هر لحظه امکان رخ دادن آن وجود دارد. البته شاید زنده بمانند ولی ممکن است همه زندگی خود را زیر آوارها از دست بدهند. بنابراین نیاز است که هرچه زودتر بنیاد مسکن، سازمان نظام مهندسی کشور و سایر نهادهای مسئول فکری به حال ساختمان‌های شهر خوی و سایر استان‌های کشور کرده تا شاید مردم خوی و تمام مردم ایران که در مناطق زلزله خیز هستند مانند شهروندان ژاپن روی کاناپه‌های خود تخمه بشکنند.